بسم الله الرحمن الرحیم

باب الالف انب بمد همزه وفتحای نون وبای موحده وانبه باضافه ها وحذف مد نیز امده میوه ایست
در اکثر بلاد هند می شود در اول بکون سبز و در اخر ان بعضی سرخ و اکثری زرد و بعضی سرخ و بعضی تا اخر سبز
میباشند بشکل قریب بشکل کرده و سیب و بعضی از ان کوچک طولانی و درختش مشابه بدرخت جامن و برگش مشابه
برگ ان طولانی تر که شاخ ان بجهت دور از گردن و سیاه و درختش موی نافع است و پوستش ساق و بیخ
او بر دو در محبت قابض برگ او قابض و با ماء دخاکستر جواله جهت نزف الدم مفید و گل او که مول نام دارد
بفتح میم و سکون واو و زای معجمه بعوض لام نیز امده است سرد و خشک است بسیار خوشبو و قابض و
رافع بز... فساد خون است و بلغم و صفرا و بلهای بثور و ثمر خامش امبیا گویند بفتح همزه و سکون نون
وکسر بای موحده و فتح یای تحتانی و سکون الف بلغم رشن و خشک و فزاینده اخلاط ثلثه و ترش اشتها را
حکیم مومنی جهت اطفال و برای ... در تب استدل کرده و مثانه مفید نوشته و رسیده او بلغم ... و شیرین و سرخوشتر
وگران و جهی وسنکی دل و جمیع اعضا و ... اورد و دل ... صفرا و ... اوتر ... و مشتهی طعام و برافزود
زنده ... بدن ... و خوردن ... تاریخ ... نوشته اند اگر ... رطل ... گرده است
هضم ... نکنند ... و ... میوه ... ازیک ... ظاهر شود
و ... اچار ... بسیار مزه شود ... که ... او شود برگ
چند ... او ... ماند ... از درخت جدا ... کنند و در ... و ... برگ ... سازند
نا پخته شود ... و خوش مزه کرده ... را ... گویند بفتح یای ... و سکون الف و لام مستعمل
... است ... و بخود پخته شده ... از ... گویند بفتح یای فوقانی فارسی و سکون یای
موحده و فتح کاف ... و اکثر ان ... شود و بسیاری ... تابستان ... و ... هنگام بارش رسد
و ... بار ... رسد ... زمستان انجام ... گویند بفتح یای موحده
... و کسر دال مهمله و فتح یای تحتانی ... بار دهد و بخته ...
... کنند ... و ... چندی ... گرم ... بار ... و ...
... و ... بار ... و گویند ... ثمره ... و ...
تا ... ان ... یکسال زیاده بار دهد و در دیگر کمتر و بعضی یکسال بار بر ... گردد

هسته او بریان ساخته می خورند قابض شکم و ثقیل و نافع معده و بسیار خوش مزه مالائی او اگر بسیار شیرین
متخلل گردد و هرگاه با پاره‌های آهن تفته او را در باران میگذارند و بعد از آن منجمد شود برآورده می خورند بسیار خوش مزه بود
و در دفع صفرا و قابض و تقوی معده و نیز هر خسته باران رسیده را در ترشی لیمو ترش بسیار زنند و بکاری برند در
چون زیره زیاده میشود و بعضی مردم بعد از ترشی انبه در لیمو او را ترش بسیار زنند و یک نمک نان خواه و چیزی از آن اضافه نموده
بکاری برند و در تقویت معده و هم به تعدیل می شود بالجمله از کیفیت مختلفه استعمال می نمایند و چون کمتر از
نیم گرم ساییده سفوف کنند دوای در حبس شکم بیشتر از این نمی باشد و گویند سی ساله او تریاق زهر است
بهم می رسانند اگر هم بخت او را باد و انگشت از شاخ بر کنند و سر شاخ را از موم گرفته در روغن گاو یا
عسل اندازند تا دو سه ماه طعم دیگرگون نمی شود و یک سال اثر نمی کند و بیکبار برنگردد راقم گوید او بدین
و تجربه رسیده و از جمله خفقان وارد و صفرا و مزاج را موافق بوده موافق و تقوی معده است
و خاصیت او تقویت نکند و در کرده بعد از آن تخم او را ریزه ریزه تراشیده و یک دو دگری در آب
بگذارند تا که آب ترشی برآرد و بعد از آن صاف نموده با قند یا نبات شربت ساخته بخورند در تقویت
دل و معده و رفع اذیت باد سموم و در نیز هر دو بی بدل می شود تنها و همراه طعام مثل افشره دیگر چیزی
نوشیدن خوب و هم از این شربت می توان ساخت و نیز اگر قوام نموده و دارچینی و گلاب بو با ساخته
نگاه دارند و شربت خام از پوست بکنند و بعد شستن نمک و قطره آب که بر می آید در آن
قوام چکانند بسیار لذیذ و لطافت و خوشبوی می شود و نیز خاصیت برای تدبیر گرم نیمان بسازند تا که
گداز شود و پس برآورده و ورق نقره و بدستور شیرین ساخته می خورند و قریب با هم
لیکن اول در تقویت و تفریح و مزه و تعدیل نزد راقم بهتر است و در دوم در ازاله سمیت سموم و افشرده
را بنامی گویند بعضی یا ماربیت نوشیدن الف و حکمای هند اگر چه این میوه را سرد نوشته اند
لیکن نزد راقم ترش هم خالی از حرارت نیست و شیرین او را اطبای یونانی در دوم گرم و در سوم
خشک نوشته اند مقوی باه هم و در تقویت باه و گرده و نیز و کثرت غذا و تسکین
و تلیین طبیعت و در ب و نیکو کردن رنگ رخسار نزد راقم به تجربه رسیده و جهت لوا و نیز
دل و خفقان مفید نوشته اند لیکن این بسیار ذات را بعضی نافع نوشته خفقان را مطلق نمیدانم
زیرا که در هند جاها صاحبان خفقان باعث ازدیاد خفقان گشته و نیز جگر نوشته اند معلج
ان موزه حکیم علوی خان مرحوم می نوشتند که اگر مفرد جگر خواهد بود ساید ترش و شیرین و راقم
یکی از بزرگان هندوستان عارض ضعف جگر و استسقا نموده بود و در آن مرض استعمال کرد او را

نکی او را حاصل گردیده بود بزرگ مذکور بعد از دو سال یا سه سال در استعمال انبه کثرت نموده زمانه
قلیل منقضی شده بود که مرض مذکور زائل نمود و چند جای دیگر هم این چنین مشاهده نمودم و حکیم علی مغفور
در شرح مسودات قانون می نویسد که هرگاه در هندوستان رسیدم از صورت این میوه که حق آن نه مکرده و اراده
دیدم که مقوی گرده صفرا بود و بعد از آن در امراض گرده استعمال کردم بسیار مفید یافتم حتی که در حمی دق که
بنا گذاشته بود استعمال نمودم حمی مذکور زائل گردید حکیم علی مغفور در نظر این مقدار درست نمی نماید
زیرا که حمی دق هرگاه عارض گشت پس خرد علاج حقیقت که عبارت از اصلاح مزاج کرده است بکار نمی آید
مگر آنکه علاج او هم فی نفسه نموده شود و دوا نافع مخصوص به مرض مذکور باشد اگر گفته شود که وجود سبب
و علت سبب وجود معلول و مسبب نیست و عدم آن سبب عدم آن چون است هرگاه که علت وجود و بقا ارکی باشند
این حکم است در صورتیکه دو باشند این حکم کم است زیرا که از عدم یکی عدم یکی لازم نمی آید فافهم مگر
آنکه گفته شود که انبه کرده وتر است تا آنکه تعذر کرده شود و خالجه حکمای هند قدیم در هر کارک که عبارت از طلا
کنند است تعریف میکنند و نافع بودن او در حمی دق یعنی مرکب است اگر گرم و چنگ است لیکن تقویت معده
و قوی می نماید پس چون چون صالح شهید است نوع مرض می شود و طبیعت هم قوی گردد و از آنکه حرارت
غریبه مأذن خالق صغر کاید و نخیف بر عالم فن شیند که در تعریف خالی از تکلف نیست تا آنکه گفته شود که مالی حصه
نفع میکند لیکن ظاهر عبارت شیخ دلالت بر این یعنی نمیکند و گنگ بر توجیهین آخرین پس بهتر است که گفته شود
مراد از محموق مشرف بدق است از کلام حکیم مذکور هم و بعضی جا واقع است همین در یافت
نمی شود یا آنکه گفته می شود که مراد از حمی دق حمی که مشابه بدق باشد زیرا که هرگاه حمی طول کشد سبب
ملایمت تب و هزال مریض رنگ نوع مشابهت بدق هم میرساند فم هم دیده که یکی از مردم ایران از سبب
ضعف در انجره گرده تب میشد و بطول انجامیده بود اطبای که معالج او بودند خوردن انبه تجویز نمی فرمودند
مریض بتهایت استعمال نموده اگر چه بالکل حرارت زائل شده بود مگر نفع کرده بود یا دق شخوخت است
اگر در این مرد و توجه ضعف اند لیکن نسبت یا دیس قوی اند محمد قاسم فرشته می نویسد که پدرم
مسمی را که او زیر دوری اسنه بمرتبه ذبول رسیده و یا آنکه حکمای حاذق معالجه نمی نمودند اثری از آن
مرتب نشد و داراد نان فرز ریلاک مریض داده گفتن انجه دل تو بخواهد بخور مریض روز اول هم انبه
صبح و هم وقت شام یعنی دو وقت چنین بخورد روز دیگر بیشتر چنین کند و پس از روز سوم و چهارم و پنجم آغاز دوار
چهارد جوش احساس نمود روز بروز اشتهای زیاده گردید و طعام اشتهای نمود تا چهل روز همان انبه
اکتفا کرد و بتوفیق الهی از آن مرض نجات یافت فربه شد و بستر او بستر بن در رسیده و بالا انبه که بشیره رقیق در شستن

ورشته باشند و بکرد ورات با برف کرده با بستنه در موسم گرم بدون برف کرده خوردن باعث انحراف مزاج است و او را
از دست سلاطین بجا بند و چند قطره اول می افکنند بعد از آن از زرین تقلید نخورند و خوردن از کار دبره اگر چه بقول طبایع
است لیکن از زر انبه و حرم احتیاط می شود و باعث تنبیه و تنقل و در شکم و تنبیه اعضا می شود و خوردنش کار میکند در بشقاب سره
بری ارند و شیرین در کمال ساخته و شورباهای بجا در سیحا نموده همراه نان و برنج می خورند و حکیم قاسم نوشته که یکی از حکمای
حاذق از اقوام کیستر انبه را از پارچه بارکت نابوده میخوردند و زبر ریشه اگرچه بخطر در رای انکه از ریشه احتیاط
می شود بهتر است لیکن در اکثر ازین جهت بسبب عشیان و عدم اشتهای طبیب است بسبب معارفت محل خود
نوعی تغیر در مزاج او را می یابد و بعضی از اکثر بکثرت خسته او نوشته اند برانکه ترش سیر و تبنیون منع است
زیرا که احتمال ضعف است و هم ضعیف حکم است بالای ان زیرا که حرارت بر خد نزله خواهد نمود اگر کشته شود است
بالای تو اکه منع است پس چه گونه است بعضی انبه خواهد بود جواب بر انکه رطبه است منع است از برای انکه
الموت است و میوه ها برد و در معده جمع می شود و بسبب تعفن و فساد بهضم خواهد شد بخلاف انبه که علی
الاصح گرم و خشک است چند اخر و زنبب که است بر انبه بعض خورده شود بلکه افضل است که بعد الغذا
او از معده و احساس گرمی ان نخورند می فرمودند و ابو ماجد خدای تعالی بیامرزد اوشان را که این
حکم مطلق نیست بلکه باید دید که اگر گرمی در مزاج میکند مانت در سرد و افشرده بارده بکار باید
برد و خود هم ان مرحوم بر افشرده ها پیاله اصلاح مزاج خود میخورد و اگر تنبیه اعضا هم رسد بروغن بادام
و امثال ان تدبیر باید کرد و در صورت اسهال تخم ان تدارک باید نمود و در صورت یبوست امرضه
یابسه سیر داکن نفع باشد و در تر امرکی ... باید خورد تا بند و تنها ... می آید و بعد انقباض و بالجمله
اگر با مزاج ملایمات مزاج استعمال کرده شود حکم خوشبو ... اول انکه باده و ... شود استعمال کنند
مگر صاحب ان امزجه بارده رطبه و بعض مردم با محتاب در ان عوض غذا انبه و عوض ان ... بیشتر بالکاه
رو در استعمال میکنند بسیار نفع می نماید بلکه ازاله ان بعضی جا نیز باید بشنوید که پادشاه حلد بکار بعضار
در ب در است شیوه مذکور است از آن دو به دیگر نفع بسیار کرده و ار ... اقسام و السادات و ... در هر کو
عطریت زیاده بقوت دل و دماغ دارد زیاده بود و ... نیکو کند و الله اعلم بحقیقة الحال
اننَاس بفتح همزه و نون و تشدید نون ثانی و الف و سین مهمله و کهتل بلغت هندی نامند برانکه اگر ...
زور اور ... همراه ... دارند باز ... و دیگر بطولانی ترنج ... زرد یا ... سرخی
و ... اولست ... و ... خارهای کوچک بود و خوشبو ... نفع اقسام انبه ... خوش مزه
و ... برگ ... و ... دار شود ... بود و بران برگ چند ... شود

و چون از درخت بر کنند بر کنار جدا جدا بر تختها نهند تا از دو جز یکبار بارند و افزون از یکبار ابنا هل
نمانند و خواص ریق را در کتب قدیم بنظر نیاورده‌ام بنابر آنکه هندیان میگویند که سرد است و احوال آن در الجواهر
زراعتی اکبری نوشته شده صاحب مفردات الجاکوکی و دیگر از نسخه نقل کرده اند بعد بعض اضافه نوشته شده فقرا
نزد راقم گرم در اول و تر در دوم و بسیار نافع است و مفرح و مقوی دل و رافع خفقان و مقوی دماغ و حافظ
از تقویت معده و منفث و مفرح بحیح ذوات اعضا و مسکن اسهال و مصلح آن شکر است و او مولد ریاح و چون
تر باشد در شکر با قند محلا بخورند و کدورت بپزند نیک زده یک و دیگر هلند در سایر افعال قوی تر میگردد
و مضرت آن زایل می‌شود و در بنه زدیم بعینه اسهال است در قلیه و پلاو می‌خورند بسیار جایز می‌شود والله اعلم
بالصواب   ارهر بفتح همزه و سکون رای مهمله و فتح ها و سکون رای مهمله ثانی و نورد و زمان دار الخلافه
شاه جهان آباد نیز میگویند و در امکنه دیگر نور را قسمی از او دانند و آنکه درخت او کلان باشد و بر کنار
کشت همراه می‌کارند و دونی ماانند همراه و نیز نور میگویند و ارهر را همراه گندم در دو می‌کنند
و در خریف می‌کارند و درخت ارهر چوبی باشد بقدر یک گز و تخم ارهر در مزه بیشتر از نور است و دانه
کلان و دانه ارهر خورد و نور بزرگ بود و اد دبالجمله مشهور است در اکثر بلاد دیده یافته شود و سرد و خشک
است و سبک و بالطبع و دافع فساد بلغم و چون دفساد ارهر و طعم ریخته و اندک شیرین و باد انگیز و زود
گرم در دوم و خشک و رسم مقوی معده و ثقیل و نافع مابرالصا بلغمی دارد و بارد و نفخ و دین و بات
خرفه سینه و معده و مصلح او روغن و ترشی و چون از ارهر دو جوش و دارد زده آن آب را دور
کرده در آب دیگر بپزند رفع یبوست کند و اگر در شیره حالت بپزند رفع یبوست آن می‌نمایند و اگر
در صورت اول و زائل الحرارت و یبوست در صورت ثانی بسیار از بسیار نمی‌شود و اگر برگ او را
در آب جوش داده آب آن مضمضه کنند درد دندان بیرد دنبار تیس ارهر را ساحل گویند   املی
بفتح همزه و مشهور بکسر همزه و میم ساکن و کسر لام و سکون یای تحتانی ثمر درختیست و از آن برگ آن
بسیار کوچک در هر دو طرف شاخهای مارکب او می‌اویزد و نیز یکجا شوند صحیح حدادا اسا و نبات
بصورت باقلا و در حجم زیاده ترش کمتر از تمر هندی و حدبه و زرد بعد ضعیف دایره و بعضی کم و بعضی زیاده
در ماهیت تحفة المومنین نوشته که درخت مثل درخت اناد است ظاهر است عدم ادبیت او است
ترش و گران و دافع باد و دافع صفرا است و چون دبالخاصیت معده او ملین و مشتهی طعام است
و رافع گرانی و حرکت و سبک و مقوی دل و رافع ماندگی راه و دود زدن تپ و مسکن تشنگی و غثیان و در تشنگی
حرارت و رافع تشنگی و کثرت صورت صفرا و تقویت دل و تسکینها به تجربه راقم در آمده و اخیر ده او در

و مفرّح دل و در خواص سبب اقبال طبیعت اقوی و در دفع سمّیت مولی حار نماید و مربای او بخصوص مربای
خشم کرنج او بسیار لذیذ است و صنعت با اشیاء مذکوره دیگر اصلح از انبه کوبیده می خورند بسیار لذیذ مسکن صفرا
و طبع و درایی بر انگیختن اشتها عند و محرک بزله   اڑو ق بمد همزه و ضم رای مهمله و سکون واو و فتح از شفتالو
است در صورت مشابه بادام و درختش مشابه بدرخت شفتالو و از شفتالو اندکی ترش بخلاف شفتالو که شیرین
بالیده است و از آلو از وسیم گران در هضم و بار در طب و در قلیه اچار بکار برند   ارهر ی بفتح اول
و سکون رای مهمله و کسر واو و سکون یای تحتانی بیخ رسته هندی است و بمعنی تخم اوست در طول دانه بقدر
یک گره زیاده و کم و دران چون پوست او را در کنند بعرش بعینه مانند دستانهای او بعینه رگ رگ
کلان دارد بصورت گری که لبهای او درون باشند و در صفاء ولازنت قریب به برگ گمعلد و کچالو بیخ
رستنی مذکور است و در اطراف کچالو ادی بامر آید و کچالو در صورت اکثر مدور و در طول درازی و صورت
قریب به بادنجان و مشهور است هر دو بیخ در هندوستان مستعمل است اهل هند ارهی را امراه گوشت
و مثلها خورند و کچالو را در شوربا پخته می خورند و هندوان از برگ دستهای او نان خورش
میسازند با لجمله مزاج او را لجه در بانت تشدید مایل سردی است و مقوی باه و مغلظ منی و مولد ریاح
و ثقیل و مضر حنجره و مصلح آن ترشی و مشک انار و دارچینی مبالغه و کچالو قریب باوست در خواص
مگر آنکه مضر حنجره نیست باردی زیاده است میگویند که سرلی ملتعاس است لیکن در ذخیره بر کتابها
فوائد قطار نیست چنانکه صاحب تحفة المؤمنین نوشته که برگ اوست بر برگ بادام در دیگر جدیده
را تطبیق نمی توان داد و مراد ملتعاس کرم نوشته اند و از بعضی اعراب که پرسیده شد ایشان میگویند
که ملتعاس اسم اروی است والله اعلم بالصواب   من کهل بفتح یای موحده و سکون واو
هندی و فتح ها و سکون رام معرب هندی مثل گویند ثمر درخت کلانی است در اکثر بلاد هند کثیر الوجود
و درختش بقدر درخت جامن که متوسط باشد و برگش عریض و طویل زیاده و مکان از برگ
و شاخ لیکن ... مدور و ریش طولانی و خشن از رو ریشه و ... بعضی از برگ
زرد و در آن ازرک و بالک پخته او ترش و شیرین و در اوایل بو و ترش تخم پخته او در او گرم و گران دفع
و بید از تند فساد خون و افزاینده بلغم و ضعف باه و رستنها بر شته اند و پخته او و را
بعضی در جمیع اعمال نوشته اند مگر در دفع خون ساکت مانده اند و صاحب در اسکوی
منقبل نکرده لیکن از کتب هندی به تفصیل معلوم شود و بقیاس اقرب خالی از تقویت معده و
دل نیست و چون زیاده خورده شود در هضم دیر آید و تولید ریاح کند و سبب ...

ولیکن ترشی که در سوزش صفرا نماید بالفعل کرده بود خشته و قابض و مثل این را همراه گوشت دیگر پخته
بخنی خورند در عوارض قریب بتمر هندی است چالته بکسر ابای موحده و الف و خفای نون و فتح
جیم و بای هندی و فتح کاف و ضم کاف ثانی و واو مجهول و رای مهمله و الف رسمی هندیست سبک است
و دافع بلغم و زهر و بادنج و دمامیل و قروح ساعیه که تبارس خوره گویند چاکسی بیای فارسی و الف
و کاف و سکون رای مهمله درخت بزرگ هندی است خوشبو و سکون نیز در رخت جامن و برگش مشابه
برگ او لیکن از وی تنگ و طویل بطور و ثمر او زرد شود بخش شود و هشت به سیب ولایتی گردد در ابتدا
زرد گون و سنگتالو مانند سرد زلت و دافع دمامیل و بثور و دافع بلغم و صفرا و اس و خوشبوی ساری
یعنی قروح ساعیه و ثمر او را نیز ماکو گویند و ترشی بود برای جلابت محلل میکند و از و مربی سازند و افزوده
او تقوی دل و اشتها و دافع صفرا و مغوص رای مهمله لازم نیز است بعضی پاکل چیلوس بفتح بای
فارسی و سکون لام اول و فتح دال و سکون لام ثانی ثمره صنوبری شکل بسیار دراز هندی است مشابه به
کندر و کچری و در اکثر در زراعت برگ تنبول میکارند و از آن نان خورش صار زبد اشتها و همراه گوشت نیز خورند
گرم تر و باهم و مقوی دل و مهی و مشتهی طعام و دافع کرم و خون و اخلاط ثلثه و تپ و دمامیل و بثور
و دمامیل گرم شکم در گرده سرد و دافع خسارت صفرا و ساده ان و دافع بلغم و بیخ ان تند و بلغم و بر عفونت
معده بخیه را و هم در آمده و مخرج مستدل بسر گرمی و سردی جهالسه بفتح بای فارسی و خفای
ها و الف و سکون لام و فتح شین مهمله و سکون ها ثمر درختی است هندی دو قسم بود یکی ترش و دوم
شیرین اول لشکری و دوم شیرین گویند درخت اول چون زنجیر بود و بیشتر گز و زیاده از آن و درخت
دوم کلان مثل درخت توت و ثمر اول شبیه به دوم انرکی کلان برگ و درختش مد و کلان در گرد
برگش بر کناره خطوط ریزه ها و ثمرش در اول نکون سبز و عفص و هرگاه پخته شود سرخ گردد و چون تمام پخته
شود سرخی او مایل بسیاهی گردد و ترش در وسط نیم ترش و در اطراف شیرین ترش گردد و بشکل ... به
عنب الثعلب و از دو کلان تا بحلیه بسیار خوش طعم و دافع صفرا و خون و تنقیه بلغم نماید و نسبت ترشی
های دیگر مضرت کم دارد و قابض تشنه و دافع تشنگی و مقوی دل و معده و افزوده او که با گلاب و قند
مربی سازند در تقویت دل و تسکین خفقان و ازاله حرارت میکند و رب او در تقویت معده و دیگر فواید
معتدل و چون یکدام توست ... را ریزه ریزه کرده شب در آب تر کرده و صبح ... مالیده
بنوشند بعضی حرقت البول و سوزاک ... بسر رسیده و شیرین در ... اول کم لذت در
تقویت معده و دل زیاده و رب او همراه طعام می نوشند و خورند پکری بفتح بای موحده و کسر کاف

بکسر کاف فارسی و یای تحتانی مجهول و کسر های مهمله و سکون یای تحتانی نامی قسمی از عصفور است
گوشتش دیر هضم و شیرین و سرد و خشک و دافع فساد صفرا و بلغم است و نزد راقم گرم است و مقوی باه و
معده و سریع الانحدار و مولد خون صالح و لایق بیماران و امزجه بارده و امراض بارده **پیلاکھو**
بکسر بای فارسی و خفای نون و سکون دال مهمله هندی و فتح کاف فارسی و خفای ها و ضم و سکون واو قدر آن
مهمله در جنسش طولانی قریب بانبها و برگها طویل و سخت و وزن او رنگ تیباست شیرین و خشک
و در درجه وسط و دافع فساد بلغم و هندکهجور که از اطراف ملتان و ننهته می آید و بوی با اسم
رطب شهرت دارد و رطب که از مکه می آید و مقوی باه و گرده و الیت و مقوی معده و رفع برودت
مزاج بتجربه رسیده و مولد خون است و هندکهجور قریب به رطب است در خواص و کثرت خوردن آن سبب
احتراق خون است مگر متعارف است که کهجور متعارف لیکن هندکهجور در افعال ضعیف **بهندی**
بکسر بای موحده و خفای ها و سکون نون و کسر دال مهمله نبات مشهور است بلندی دو سه گز در ارتفاع
بود و کنده بیخ سرسبز لعاب بسیار دارد مولد ریاح و بلغم و مدر و مقوی و مولد منی است و مقلل و
دافع صفرا **بیشک** بکسر بای موحده و سکون یای تحتانی و فتح یای فوقانی و با در زبان اسکوک
اسم گیاه است نیز بکسر بای موحده و یای مجهول و رای مهمله بیخ گیاه طلان سرد و گران و بلیق و بیخی
و سبب راقم گوید اجزا از گیاه شریف بود و مایل بحرارت و تر است و گران و رایحه تعفن است سرد و گرم
سرفه و نزله و گیاه سریع التعفن است و قسم جوز و جرای که از اجزا بیری گویند سرد و ترش و دافع صفرا
و مقوی معده و دافع و خون او را که خشک ساخته بطعوف می نمایند و از ابرش گویند بکسر بای موحده و سکون
رای مهمله و فتح جیم فارسی و سکون نون در بعض رساده میشود **باجرا** بیای موحده و الف و سکون
جیم و رای مهمله و ها نوعی از جاورس نوشته اند غلط مشهور است نزد راقم حار است و یابس و مقوی
و کم باه و معده و رطوبت و ثقیل و بادانگیز **پاده** بفتح بای فارسی و الف و فتح رای مهمله هندی و سکون
خواص آن را در کتب هند به نه یوم بخصوص خواص حنطل نوشته اند نزد راقم سرد و از یک نوع اند
گوشت باره از انحدار سریع الانحدار تافته دلی رسیده و گرم و خشک و مقوی بدن و باه **پان** بیای موحده
فارسی و الف و نون مشهور و تلخ و زمخت و گرم ملین و مشتهی طعام و تفریح دل و فرزینده منی و دافع
فساد بلغم و باد و خون و معطر کننده بوی دهن و دافع ماندگی و عرق و برای تقویت هضم و تفریح دل و دافع
برودت مزاج و ازاله قولنج و دردسر تجربه رسیده خصوص همراه ادویه مناسبه و در گرم بودن او نزد
راقم شک نیست و در کتب اطبا نیز متفق اند الشیخ بوعلی و اطباء هند سرد می نویسند و در بعضی

چهل

و در بعضی امزجهٔ حاره خوردن آن سبب خوشش ابق و بر خیزدن زبان و مصلح آن مغز بادام و صمغ عربی
لیکن اول در اصلاح و در تقویت دماغ اقوی — ببتی بفتح بای موحده و کسر بای فوقانی هندیا
و بای تحتانی مجهول و سکون رای مهمله که گشت وی به رد نوشته اند و بنزد راقم مایل بحرارت و لایق
بغذای ماهیین و مقوی و مانع شکم حاجب الغذا بتای فوقانی الف و لام مشهور است بر اختصار
عوض لام رای مهمله درختش کلان و برگ درازی بقدر بیست گز و کم و زیاده از آن و بطرف بنگاله کثیر الوجود
و در اکبر آباد هم کشت نوده الخزانه شاه جهان آباد آنها زیاده و در زنهای درخت مرغبا زوید
و لباره نیق فرازان مربه مینا زید و بطریق آرد معاش بندیار دیگر فرستند و بنو دیرک و کیت نی کنند
و بزرش مشابه بنبار کبل و خرمیش بیار رنگ تراشیده مار رنگ تراشیده مثل خالوده و در شربت بعابت کدا
محفوظ اندر رلزبد و مقوی دل و خرمش را ترکل گویند بفتح تای فوقانی و سکون رای مهمله و فتح کاف و سکون
لام چون دست او از شاخ بی برگ آن سر آن بریده تکلیکی ده ادندی بر بندند از آن شیره بر او رده
در روزی دو سه بار سیره مذکور نی توان گرفت و آن را تاری گویند بتای فوقانی و الف و کسر رای
مهمله و سکون یای تحتانی تازه او را مزه شیرین و اگر بخنبد بماند مستی ترش گردد و سکر آرد و سرد و تر
دافع فساد ماده و صفرا و دافع سوز و صفیی است و قابض و تاری را عرق کنند لطیف و افعال
میشود و تیز پاره در ظرف او بربض کنند و سر دوم پارچه را در ظرف دیگر بکذارند خالصه در دو چکید بالجمله
در تقویت باه دلستیقی بدن تجربه رسیده خصوصا ایام استعمال آن اگر غذا گوشت حرف سازند مثل کباب
و خور دارع و مولد ریاح و گرانی سر و سکر نیستی نوسیه کهنه رسیده ثمرش شیرین و سرد و گران و نفاخ و مهی
الت و دافع فساد باه و صفرا و خون و مانع حرقه و لعطه سینه و سوزش اعضا و دافع تشنگی و تخمش
شیرین و سرد و مدر بول و دافع فساد ماده و صفرا و بیخ گویند این را در جاریسی در خت خرما و باریل
دار و چل گویند و خرمای هندی نامند نشق بی بیخی بضم تای فوقانی و سکون واو و فتح رای مهمله و کسر
همزه و سکون یای تحتانی و تخذف همزه و کسر رای مهمله مشهور است تلخ الت و خشک و سبک و بریزه
ماده خام و دافع زحاستی اعضا و زردی بدن و استسقا و امراض سپرز و جذام و بواسیر و فساد بلغم
و صفرا و قلع الت از دو کهیا نامند بکسر کاف و خفای ها و فتح یای تحتانی الف بسیار حریف
الت و سرد و یکی بحدت نیت سرد و خشک و بلغم و قسم دیگر از آن بزرگ و کلان است و از ه
نواری گویند بفتح همزه و تشدید رای مهمله و سکون نون و ادن فلس و دافع فساد صفرا و بالجمله تری کرده
تره هندی الت کثیر الوجود در اکثر بلاد هند و مردم هندوستان در خانهای بکارند و کل آن

و بهار خوشبو مائل بزرد رنگ و ثمر او ریزه بسیار می آورند و اگر قریب او درخت یا دیوار باشد
بر روی آن رود و برگ او به برگ انگور و برگ آن بلند بسیار بود و ثمرش سبز و خیاره وار و
بقدر دو گره سه گره و فربهی او بقدر انگشت و زیاده از آن لیکن قسم دوم و سیوم در کلانی و فربهی
زیاده از قسم اول و لطیف ترین اقسام است خصوصا هنگامی که نو برآمده باشد و کوچک و نرم بود
و مزاجش گرم در اول سرد و تر است دلیل و دافع حرارت مزاج و مضعف معده با لب باطنیت
و در هند و بنگاله مزروعه از برای محموم از روی می بندند و در قسم دوم کیفیت زیاده و در قسم
سیوم از اول تنبول بفتح تای فوقانی و ضمای نون و سکون و بای موحده و ضم آن و سکون
واو و در لام اسم پان است و در مجالس زنان پان را سائیده و عرق میگیرند و چون نواد سپاسه
رو قرنفل جه الله هیل و در آن می سایند و نبات اضافه می نمایند و قدری میگیرند تا اندکی مزاج گیرد
و برگ آن را تنبول میگویند مفرح و بوی خوش کند و سرخی آرد و تحلیل ریاح و تقویت باه و معده می
کند و با فرحه جاره مصنوع و فصیح و خوشبو کنند بکیفیت دهن باب الجیم جامن بجیم و الف و ضم میم و سکون
نون درختش از کبار درختان هند است برگش طولانی بقدر سه گره و عرضش بقدر یکگره و در آخر
و وسط عریض ... سیاه بسیار ... رنگ گردد و ثمرش مستطیل و مستدیر و سه قسم بود دانی و رمالی
و جرای و دامجی دو قسم بود قسم کلانش را جهیر ... بکسر جیم فارسی و ضمای ها و سکون یای تحتانی
و رای مهمله و فتح بای فارسی و تای فوقانی خوانند و رای مهمله و الف مشهور برای جامن و بادی
میوند الف و فتح دال مهمله و کسر همزه و سکون یای تحتانی اسم جامن دریای است همه اقسام جامن
حکیند و قابض شکم و دفع فساد ناشی صفرا و خون و دماغیل و سود لیکن جامن کلان شیرین
و دیر هضم و دفع سوزش اعضا و رای جامن را نمک گرم سوخته زنند و جامن جرای معوی بیشی
افزا و بیشتر از جامن است در دیار ... بسیار لذیذ و آن را ... میگویند و ... در رائحه
بیشترین اقسام است و بعد از آن رای جامن و ذکر ... در موسم برشکال ... و بعد از
بیدانه گویند و بیشترین اقسام است و مزاجش سرد در اول ... معوی معده و دل خصوص
قسم بیدانه و تقلیل و قابض ... او نیز استعمال کرده می شود ... و تقویت معده و دل
نسبت به جامن زیاده و ... و ... چون نمک لاهوری قدری برو پاشیده
در میان ظرف ... باعث اصلاح او گردد چچینڈا بفتح جیم فارسی و کسر جیم ... تا فانی
و یای تحتانی مجهول و خفای نون و دال مهمله هندی و الف چچیدا نیز گویند بفتح جیم فارسی و سکون

وسکون نون وضم فارسی ثانی مفتوحه ولام والف وسکون نون ودال هندی بمزه ترش است هندی
طولانی وارزن نان خور ترش بسیار زیاد ومجرب نوشته اند جهت دفع یبوست ولاغری بدن وبهترین وهاضم
وسبکست وصفراوی مزاج نافع بود واشتها زیاده کند وبرگ او جهت دفع بلغم لزج وصفرا نافع و[illegible] او
مسهل است وقسم دیگر او تلخ بود وگرم وگرد تسهیل صفرا وبلغم وحرارت وخون فاسده وسبب دور
کند جهیری بفتح جیم وضم وخفای نون وکسر یای موحده وخفای ها وسکون یای تحتانی وکسر رای
مهمله وسکون یای تحتانی ثانی بمزه ترش ودرخت هندیست در دفع فساد بلغم وخمار وبهم زدگی دهن وکمی
اشتها وکرم شکم وبعضی نوشته اند که ترش [illegible] است در رطوبت افعال دارد ومانع [illegible] تولد
کند وشیرین او مایل بگرمی جنیل بکسر جیم فارسی وسکون یای تحتانی وتای فوقانی وسکون [illegible]
است از میوه هندی سیاه وسفید و[illegible] چکوتره بفتح جیم فارسی وضم کاف وسکون واو وفتح تای
فوقانی ورای مهمله وسکون ها میوه هندی است درخت او [illegible] درخت کبیته ودر برگ آن
دو برگ بود اول برگ کوچک بسیار خورد وچون او تمام شود متصل اندک بر سر شاخ برگ کلان
مثل برگ کبیته بروید وخوبی بر درخت کبیته پیوند چکوتره کوبند چکوتره بار آرد صورت میوه سبز مدور
وپوستش [illegible] سبز وبعد [illegible] خورد اند [illegible] سرخ در [illegible] اشتها آرد
ریزه بارنگ شیرین وترش وتمر [illegible] تلخ بمزه نمک وقند سائیده می توان خورد تا لذت زیاده شود
ومزاجش سرد ومعلوم می شود [illegible] تسکین صفرا واشتها آورد و[illegible] در کتب هندیه احوال این منظر
راقم نیامده باب الخاء خس بفتح خای معجمه وسکون سین مهمله مشهور است در تابستان از وخس خانه
سازند سرد است وحابس شکم ودافع فساد بلغم وخون و[illegible] تشنگی ونافع [illegible] وجوشش [illegible]
وسوزش اعضا وکم کردن تشنگی بالخاصیت و[illegible] معده وقبض شکم وجرب در تجربه راقم [illegible] عطر
او مقوی دل ودماغ ودافع خفقان وزایل دردسر ودر [illegible] بکار آید باب الدال
[illegible] بکسر دال فارسی وسکون یای تحتانی وخفای ها وفتح دال فارسی دوم وسکون سین در
شکل مشابه به ماهی خورد وپوست او سبز و[illegible] هندی [illegible] کوفته بخته می خورند وبیشتر از [illegible]
ودافع صفرا وسریع الهضم وسرد وبعید [illegible] باب الراء رتن جوت بفتح رای مهمله وفتح تای فوقانی
وسکون نون وواو وتای فوقانی تره هندیست برگ سبز وشاخ سرخ دارد وبعد زنگ کرده وهم
میشود بسیار رغبت بان دارند ولعاب بسیار دارد ومقوی باه است ومقلل رتنالو بفتح را
وسکون تای فوقانی وفتح نون وسکون الف وضم لام وسکون واو وحذف نون مشهور است

یعنی آبتالو در هند فتحارق است میخی است سرخ از ابرزون و ببرون و دراز و رکب نوع مشابه شکر قند
وخالی از قوه مینت شیرین و دو مرتبه ضم بود و کوفت بدن و صفرا و حرارت را نافع است و منی بیفزاید
و قوت بیرون نخند و فربه سازد رنگ تره بفتح رای مهمله و خفای نون و سکون کاف و فتح تای فوقانی
و رای مهمله و سکون ها در عرف خاص اسم سنگ تره است باب الزای المعجمة زمبش کند بفتح زای
معجمه و کسر میم و سکون یای تحتانی و فتح کاف و حته و رقاف معجمه و خفای نون و سکون دال مهمله
اسم بوزست باب السین المهملة سنگتره بفتح سین مهمله و خفای نون و سکون دال و کاف
فارسی و فتح تای فوقانی و رای مهمله و سکون ها و صاحب ائین اکبری بحذف کاف و اضافه
واو نوشته یعنی سونتره یعنی میوه هندیست در کمال لطافت رنگش سرخ و مایل بزردی و در شکل
مماثل بهی بیست سکن از و در عقار زاید و پوست آن باریک و املس و مستوی بخلاف کولا که پوست
او سرخ زیاده و سطبر و خشن و صورد بود و در نگاه بر درخت لیمون شیرین پیوند کنند تره پیدا شد
سنگتره پیدا شود و اگر پیوند کولا بنند نیز کولا و نارنگی هم میرسد و کلان و شیرین و پوست تنگ
و کولا گویند و صورد و بسیار ترش و پوست سطبر نارنگی و چون درخت کلان باشد اگر تخم اول
بد اثر بود و چون جوز داکر حیتم ددم و زکر تخم سنگتره و کولا بکارند میکو بند ثمری آرد لیکن کوچک
بود و تخمها و رون قاشها بسیار دارد و درختها قریب بیکدیگر اند لیکن برگ سنگتره اندک
عریض و سبزی او مایل بسفیدی و برگ درخت کولا باریک و طویلی و سبزی و ر و بسیار و برگ
نارنگی از کولا هم باریک و درخت سنگتره کلان از درخت کولا و او از درخت نارنگی و برگ
سنگتره بقدر نصف برگ کنار در طول و عرض بالجمله درختش نزد راقم سرد است در اول
و مقوی دل و معده و مسکن حرارت و دافع تشنگی و سمیت هوا و قاطع صفرا و بلغم و مقوی معده
حار و ترش او با حلاوت ضعیفه بسیار مرغوب طبایع و ترش دیگر بقوت بسیار کم فرازد
ملک سنحج صفراوی مزاج را راقم دید که بی کمفت سرفه و نزله میکه تسبب صفرا است ادیطو زدن
آبی بر طرف میشود و از قاشها را بعد پوست نازک جدا دور کرده در بیان شربت قند ریت
و نبات دو سه روزی بگذارند تا اثر حلاوت شربت در میان آن نمایان گردد و از شربت
او شربت قاشر شود و بعد از آن اثر آنها با مراه بولاد ورقیق اشرده قبل نمایند و این ترکیب
سببی برای حیات جان است و هر چند این ترکیب را در ظرف گلی آب نارسیده مرتب سازند نالوی
او اثر نماید در شوبت و تفریح و رغبت طبیعت این ترکیب خوبی است نسبت نانکه نهاد تعال

تنها استعمال کرده شود مردم هندوستان شگفته اکثر همراه غذا تناول میکنند و نیز اگر چاشنیها را
تر انگبین انبه که هم پخته و بخورند باعث ازدیاد لذت و عدم ظهور تیزی ترشی آن میشوند و صحره و لسان
و گاهی این میوه قسم اول باشد احتیاج این اصلاح ندارد نارنگی و کولا که ترش و زنبان آنها
را بند از حد اعتدال میباشد و اگر عوض قند سائیده بر رو بریزند در لذت بیفزاید قام فقام از آن
جان زیست خصوص اگر تر برای بیند مرکب و کدورت بباشند تحرک نزله و سرفه تازه و مصلح آن
قند و شکر یا عصاب و فتنی را اقبق و کم کنند و پوست خشک کرده او سائیده تنها یا همراه ادویه
دیگر برای صاف نمودن رنگ رو و ازاله کلف مفید یافته اند و درب این در تنقیح فواید
مذکوره قوی از وی در سیم ضعیف سنگتاره بکسر سین مهمله و ضای نون و فتح کاف فارسی
و ضای تا و الف و رای مهمله ثمرهای مشهوره است و مخصوص هندوستان و درو خار تیز
حوض و ارد سه گوشه است مانند سورنجان در جاهای نمناک و تالابها روید خام او که
پوستش سبز باشد الذ است و رسیده او سخت و خشک کرده بسیار سخت شود و مقاطعش سوخت
قوت باه و غلظت منی بسیار استعمال نموده شده بسترین و گرد و گرزان در دفع فساد صفرا و خون
و سوزش اعضا و قابض شکم و مولد منی و مهی دفع کننده بسیار باد و خام او همراه فاسد بسیار
لذیذ می شود و نو کرده او را [illegible] می خورند مرغوب بعضی طبایع لیکن در ثقل و قبض شکم افزون می
شود سورن بضم سین مهمله و سکون واو و فتح زای مهمله و سکون نون بیخ است اکثر آن
بصورت کشف که از ز در هند اچار سازند و پخته می خورند همراه گوشت و اکثر بی گوشت حک
و لذت و مشتهی طعام و فساد بلغم و بواسیر دفع نماید و رگ تب از وی تولد کند و بعضی در سفر [illegible]
اندما قیان و ضعف المعده زیاده آزاده است ورم بخورند برای اصلاح بواسیر در زمان بسیار
مستعمل است بحینب شونه دو درکم نیز نغدانوشته اند و صغر است را بد علتهای خونی را مفید بود
و مصلح [illegible] شتربن و تازه است و مقر بحره و مصلح آن نغد نغد پارچه پارچه نمودن بخیتن
آن اول بار است تا قریب یکدو روز رسیدن آب را در نمانید تا حرافتی در رگ مندفع شود
و اگر همراه برگ انبلی یا آنکه ترشی خوش دهند نیز حرافت زایل می شود و اگر در دیگ [illegible] در پارچه
گرفته بالایش گل پاکیزه مالیده در میان تنور تا تک پیر یکدو روز بعد از آن برآورده پوست او
او در [illegible] یا با گوشت پیز نه طبخ بند و سیعانیه بود غرض بردن احمال تر گوره بحثین او
باعث لذت و ضرر سوزش گلو و اگر خواهند او را در معجون داخل نمایند باید بردن بخیتن او را بعد

دور کنند و چند روز بگذارند یا در سایه خشک شود انگاه کوفته بیخته و از فلوس عاجین بمانند و
یک قسم وی از درون سفید و از بیرون مایل بسرخی و قسم دوم بیرون و درون هر دو سفید
و سرخ اقوی بود سیند بکسر سین مهمله و یای مجهول و ضمای نون و بای موحده و عوض
بادیم نیز آمده یعنی سیم رستنی مشهور است بعضی الشرنیفه گویند و برگهای او بسیار خورد و در وسط
عریض کم شود تا آنکه بانتها رسد از آنجا برگ خورد می بید آکند و گل کوچک دارد و بنفش
رنگ مایل بسفیدی و تخمهای او مثل پسته دراز و در طول و عرض زیاده و بیخ سبب را الکنوع گمنا
به هیلی ایلچی بود و قاقله نیز گویند سرد در رتبه دوم گران و جالبض زنجاح و ضون عفونت وارد دلبند الکوی
معده نوشته اند و بهی معده و بدل نعناع صعتر و افزاینده بلغم و بندیان در رفع باد نوشته اند
داین خلاف مشاهده است زیرا که تولید نمودن او باد را بیچ شکی نیست و قسمی است از گول سیت
که از اکثر نهال مکو بند از و بهلی تای این قسم دراز تر برگ تر و گرم و کران و نا و باد و بلغم و صفرا
را دفع میکند و قسمی از سیم سبز و کهنی مشهور است هیلی های نارنگ و دراز و نرم و دارد بهترین اقسام
دریافت می شود والله اعلم بالصواب سپیاری بضم سین مهمله و بای فارسی و الف و کسر زای
مهمله و سکون یای تحتانی زحمت و سرد و خشک و گران و دافع صفرا و بلغم و صفرا و در بعضی امراض
نعوذ بی مسکر و مشتهی طعام و دافع بیمزگی دهن و تازه آن بسیار گران و نفاخ و عرق او در مجلل رشتیار
طعام و نور چشم سبت بکسر سین مهمله و یای تحتانی ساکن و بای موحده اسم نفاح است خواص
نفاح ولایتی و اکثر مرحوم زنست و سیب هندی که آن را سیب هزاره نیز گویند بنر حالی
از تقویت دل مینست و خصوص مربای او زن و مقوی باه است و بعضی دارد و خام آن که ترش
و زحمت بود بسیار اعضای نفس و ارند سرفه و قاطع صفرا و مصلح آن نمک سعتری الف
بفتح سین مهمله و سکون فا و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و مد همزه و ضمای نون و سکون یای
موحده اسم امرود است سیتاپهل بکسر سین مهمله و سکون یای تحتانی و فتح تای ثنویه الف و های
و بای فارسی مفتوح و ضمای ها و سکون لام مشهور به شریف است میوه هندی و شارف است
شیرین و مولد و مقوی دل و دماغ و تلخ سنبل بکسر سین مهمله و بای تحتانی مجهول و ضمای
نون و فتح بای موحده و سکون لام درخت هندی است بیخ از آن دوید کبار است و تقویت باه
و گل او در ابتدا از کوت مثل لجانس و در وسط مثل گوله و در انتها خون لعل است و گل نیم خام
او را بخته هم خوزند تقویت باه می نماید و مولد ریاح است سالک بفتح سین مهمله و الف

والف و فتح لام و سکون کاف اسم سالوک است سرکون بفتح سین مهمله و سکون رای مهمله و ضم سین
ثانی و سکون واو و نون اسم سرشف است نوشته اند که گرم بود و صفرا زیاده کند و تحلیل ریاح و کرم شکم
و اگر حالت نعاس عورت بخورد تازه و درخشان شود و مردمان بطریق نقول و نکر سمره کویند و بیناها
رک از انچه می خورند باب الشین شنبلوک بکسر شین معجمه و الف و ضم لام و سکون واو و کاف اسم سنجی است
شنبرین کرده خشک قابض شکم و دافع فساد صفرا و خون و شورش اعضا و ثقیل است شاقند بفتح شین
معجمه و کاف و سکون رای مهمله و فتح قاف و خفای نون و سکون دال سنجی است مشهور شنبرین و مایل بحرارت
و ثقیل و مولد ریح و مقوی باه و گویند خام او تعیند رطب است باب الکاف کنبل بفتح کاف و سکون تای فوقانی
هندی و فتح باو سکون لام میوه هندیست بسیار مشهور سحاق است سبزگون بشکل شکسته کوسفند بدرازی
رک کز و پهنای نیم گز چون کمال شد ازان و الیای شنبرین زعفرانی در شب بیرون اید از درخت بسیار و دارد
بانکنان محسوب درخت او بسان درخت چارمغز بلکی خوردی بالیده تر و بزرگ تر از ان درخت چارمغز شاه
نکرده لیکن درخت کنبل زیاده از درخت بزرگ است و برگ کنبل از برگ او خورد و در کنراج این اختلاف
کرده اند بعضی کرد نوشته اند کل از میوه مانند دلوی خوش دارد و خام سبز میکیرند و بجوشنند و جز ران میدارند
ناپخته بود و رسیده ان سرد و تر است و دافع فساد صفرا و مقوی اعضا و بهی و دافع فساد خون و بلغم
و قابض بود و بسته را نافع است یعنی رانیو اید دست فتح نمایند و تخم وی شنبرین و زنجبیل بود و باد زیاد کند
و خوردن کنبل ناشتا بسیار مضر است و مصلح او تخم اوست بود اده خصوص در بردن گرانی و سبب خوردن
کنبل مانند و بعضی گویند انچه خود بخود پخته می شود و مراد خود رسد معتدل و انچه نیم پخته بود چندروز بدارند
ناپخته شود سرد کچنار بفتح کاف و سکون جیم و فتح نون و الف و رای مهمله بعد از الکاف و الف و نون در
لغت ایشان نیز آمده یعنی کاکچنار درگ او سبز و سر ان رگهای باریک در صورت دو برگ توام از
اول بسته و از آخر جدا کشته و درختش بقدر درخت شهتوت و زیاده از ان لیکن در اصل از روی
زه در شکمه نه درخت و سرد و قابض شکم و دافع فساد بلغم و صفرا و کرم شکم و مقعد و جذام و خروج مقعد
و ضرر دیگر سایر جو شنید که های کاو و دامل و کل ان سرد و دیگر لیکن قابض شکم و دافع فساد صفرا
و حابس خون حیض و نور سیر و جراحت و نافع کرفته و برگ ان هم قابض سرد و مقوی معده و مانع خون
بواسیر و حیض و دافع استسهال است کنروند بفتح اول و رای مهمله و سکون واو و خفای نون و دال
مهمله و الف بفتح کاف اول و سکون ثانی نیز آمده کنکر و ریزه و قسمی از درخت هیل است بکسر کاف
و رای مهمله و شین معجمه و سکون نون و فتح تای فارسی و ها و سکون لام قسم اول سرخ و سفید و سیاه

و سیاه و چون قسم دوم مشابهت به برگ گرنش که سیاه بود در لغت هندی اما این اسم سیم گشنیز فیل بان حبوب خام پر در
ترشی و گرم و گران و محدث اکثر تب و بلغم و رسیده آن شیرین و تیزی کم دارد و سبک مشتهی طعام و دافع
فساد باد و صفرا و خشک اجزا گر با آب تر سازند خاصیت آن دهد گریل بفتح کاف و کسر رای مهمله و سکون یای
تحتانی و رام و عوض لام رای مهمله نیز آمده است یعنی گریل درختی است که برگ ندارد و شاخهای او از بیخ
بر آید و بسیار دراز و طول او بقدر درخت کنار بود و کم و زیاده ازان نیز و گل سه رنگ سرخ و زرد و فراوان
شگفته و خوشنما بسته می خورند و ثمر او را از و اچار نیز سازند و در سالن اند و نمک بر ... سیاه و ثمر او اول
سبز و بعد ازان سرخ گردد و چون بر درخت بماند سیاه گردد و بقدر گرو نداد کم دریافت شود و مزه او بود و خوش نمی
و تلخ و تیز و گرم و ملین و دافع فساد بلغم و باد و دامیل و بثور و داء الحس الاعضا و فساد زهر و بواسیر و گل وی
و دافع بلغم و صفرا و ثمر او شیرین و زمخت و گرم و حابس اسهال و دافع بلغم و صفرا و اچار ثمر او نسبت با اچار
دیگر نوعی با اعصاب کم دارد و بهم بهتر است اچار بهیه زیرا که بر دو در اصل گرم اند گریری بفتح کاف
و رای مهمله و سکون یای تحتانی میوه هندی یا بستانی دارند می باشد سیاه رنگ براق اطلس در رنگ
جالکونه و از درختی باریک و دراز و در روغن فیز ... سعید او ثمر همراه نمک و فلفل تو داده می خورند
بسیار لذیذ بود و مقوی باه و مغلظ منی و قابض شکم و ثقیل و دیر هضم است راقم نیز ثقیل و آزموده است
کیبرو و کیسرک بفتح کاف و کسر سین مهمله و یای تحتانی مجهول و ضم رای مهمله و سکون واو و با اضافه
کاف عوض واو نیز آمده بیخ رستنی است سیاه بر شیوه رستنی است شیرین و سرد و گران و دافع فساد صفرا
و خون و سوزش اعضا و قابض شکم و مولد منی و بلغم باد و مسکن تشنگی علی الخصوص اگر او را بعد پوست
بخورند لیکن او را خائیده آبش فرو برده بیفکنند ثقل را باعث شود و عدم ثقل است و جماعت
او را سائیده در شربت نبات و گلاب حل کرده صافی نموده می خورند باعث برودت و نافع
سوزاک و رافع سمیت سوا اند خصوص که همراه پوست ... بیند لیکن نیز پوست لطیف است
و باعث اقبال طبع ککور بفتح کاف اول و ضم کاف ثانی و واو مجهول و رای مهمله و الف ...
است از گرما جوز و برومو های سبز بسیار دارد و تخمهای بسیار دارد و موافق در خواص گرمیلا است
و خصوصیت در دفع خوشنودگی آغاز جوانی که آن را بهندی ... گویند و در دفع تب و با ازدیاد
طعام و تنبیه ازو بالجمله ککور است ... بار میگیرد ذائقه و در دفع فساد زهر و خوش ... و بیخ
بالجمله ککور را ... و ... و رام ... نافع است ... ککور ... بفتح کاف و سکون
میم و فتح رای مهمله و سکون کاف ثانی ... درخت ... کنار ... و ...

وبعضی ان و برکش مانند و بنوک درو برک کلان او از برک سنگتره و عریض و قصیر و املس و سبز و باریک
شوه و مشهور فی خورش رشتنای است و افزوده از وبسیار پخته درست شود و دافع فساد صفرا و کرده و مانفی
شکم و دافع فساد بلغم و بزبان ترکی میرساند و مصلح حرارت او همراه نمک و چون کنولا فتح کاف
و خفای نون واو مجهول و لام و الف و در افعال ضعیف از سنگتره و در ذکر او مذکور شده و چون ترشی درین
زیاده در سنکش صفرا و بعرت سرفه و دلالت زیاده کند و دای بضم کاف مشهور فتح ان خفای نون و ضم
دال مهمله و سکون واو و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی ثمر بلوطی شکل مشابه بلول دراز و کوچک مایل
مار سبزی است که بباره بیدا دند و نان خورش است و دافع فساد صفرا و خون و سوزش اعضا و مقوی و مصلح
موطاو قابض شکم و نفاخ و باد انگیز و ممسک و بلغم او که بزرد و دافع بلغم و زهره برزو رافع بارد و رطب و بلین
و مصلح معده و گویند چون او را اچار کنند چاذبه را خوشته بد و به بلغم باری نماید کنند النهم کاف و سکون
های و خفای نون و دال مهمله و الف بعربی محدبه گویند بباره و زرد و برگش مشابه برگ کدو و دراز و کلان
و شوه بقدر دو برابر تربوز کلان و اکثر مستطیل و بشرش ان سرد و دافع فساد صفرا و بلغم افزاو رسیده ان
شیرین شوری مایل بعتدل و سردی و سبک و مشتهی و بشق معده از اخلاط و دافع امراض و فساد و افزاید
نلنه و زبنه و سبزی و بباره او شیرین و دافع فساد باد و بلغم شکننده سنگ مثانه و مغز او شیرین و منقی
مثانه از ریگ و از چرک و دافع فساد صفرا و مهبی و معجون او که در علاج الامراض رساله نافعه مرقوم است
برای تقویت باه و تسمین بدن بسیار مفید و مربای او مقوی دل و نافع خفقان و حسن است و هم چنین
خواص شیرش است که متعارف است لیکن در حال معده و حرارت افزود دکری رکسر کاف و خفای با
بسکون رای مهمله و کسر نون و سکون یای تحتانی ثمر درختی است کلان قریب به سنبل و ثمرش از دارک
بقدر رازی خسته خرما و زرد کننده سرد و تر و گران و مقوی اعضا و دافع تشنگی و بهوت و سر گرانی و ثقالی
احداها تلنه و اگر مغز تخم که نی مانت سائیده در چشم کنند کل چشم را ببرد و این خواص را در تجربات جدا جد
[illegible] مقوی معده و دل و رنی باید و یک نوع عفونت دارد و قابض و چون پخته بر درخت شود
از نافع بسیار تر است اند و بعض گرم در درجه دوم و خشک در درجه اول نوشته اند و چون ماده بسیار
خورده شود بیخ قولنج است و حسنه او بلیع است و اطلاف دارد کهنه تفتیح کاف و سکون یای تحتانی
و خفای نون و مشهور حذف ان و بیخ تای فوقانی و سکون تای هندی است ثمر برش در رفت هندی
است [illegible] و درختش کلان خام او سبک قابض شکم و دافع فساد صفرا و بلغم و رسیده او ترش
و شیرین و زحمت و گران و قابض شکم و دافع تشنگی و فواق و فساد باد و صفرا و مضیع گلو و زرافع سوی

سوء الهضم و مقوی معده و دافع سنگ گرده و بخارات و حادثه ... دهد و سرد است و خشک گاجر
بکاف فارسی و الف و فتح جیم و سکون رای مهمله بعلم هندی زردک و معتدل در سردی و گرمی و مشتهی طعام و مانع
سنگ و طابع ... و بول و سنگ مثانه و دفع بلغم و باد و بهی ... گویند و از تجربات ... است حکیمان
جون اورا در شوربا پخته ... نموده بعد ... اگر ... و خشک ... بر کاله ...
بزرگان ... و حب ... باشد و ... و ... خورند ... بعد ... سائیده ... شادل ... باشد
و نیز اورا گوفته ... کلات ... خورند ... و ... است و ... از عرق او را
کشیده بخورند و دیگر فوائد در کتب یونانی مذکور است کورسم بکاف فارسی و سکون واو و فتح لام و سکون رای
مهمله میوه بسیار مشهور ... از ... مشهور ... و ... از ... گویند ... می شود
و در اول ... سبز ... او ... مثل ... بیرون ... مستطیل و ... درخت
سفید ... و سبز ... و ... است شیرین و ... خشک و ... و دافع ... فساد بلغم
و از ... مالند ... بعد از ان ... و بقول عجائب المخلوقات ... دو
... طلا کنند ... کنند ... طلا ... تحلیل کنند ... و ... گوشت
اند ... گرم و تر ... است ... دهد ... و ... ماجد
... که ... ماجون ... می ... طلی ... و اطبای
هند ... نوشته اند ... الهضم است و پوست درخت او را ... بسیار ... نوشته اند
و نیز ... پوست او ... خوردن و ...
... و ... خورند ... و ... بر ... و
حرارت ... و ... و ... کنند و ... و طلا کردن او نافع ... و
گویند ... بخورند ... او می باشد ... زود ... حفظ
... و ... گویند ... بفتح کاف و سکون ضم فارسی
و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی ... میوه ... است که ... از ...
... مشتهی طعام و ... اخلاط و ... گرم است
و نیز او را ... خشک کنند و ... و بیرون ان ... نمک ...
... خورند ... سبز و تازه ... خورند ...
و ... هندی هام و مقوی معده و ...

زسم وسعوه نوشته اند که ان را هوث گویند بضم بای فارسی وضمای ها و سکون واو و تای فوقانی
هندی نزد راقم بسبب عطریت مقوی دل و دماغ و سریع النفخ است او را مثل فالوده تراشیده با قند و شربت
گلاب و نبات بخورند و در تقویت دل و دماغ بنوازد کریلا بفتح کاف و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی
مجهول و لام الف ترکاری مشهور است سبز رنگ درون تخمها دارد و دراز بقدر نیم گزه و کمتر از آن بود
در سطح لیت و بلند دارد تسر دار است و تلخ و بعضی گرم در گرد آن و بعضی معتدل نوشته اند از شکم برآید
و بواسیر و باه و غلبه سبحه و خون و یرقان و کف و سیلان منی و کرم را دفع کرد اند و رسم قثاء الحمار نوشته
اند نزد راقم بهوست بود بسیار است لیکن بحرارت او ظهور حرارت زیاده در او بسبب تخمش او
همراه پیاز است و حال از تقویت معده باز دیافتم و کریلا صحیح از تلخی پر و دسک دلیلی و دفع فساد صفرا او
و خون و بلغم و سودا و رزقلی بدن و باد با و یرقان و زهر نیو و قاتل کرم شکم نوشته اند و قسمی از کریلا باغی
است که سفید رنگ و دراز تر از اول بود و پوست با رنگ دارد و این بهترین اقسام است لیکن اگر همراه
پیاز پخته شود در لذت و تقویت باه اقوی و اگر بدون پیاز پخته شود در تقویت معده و کسر علت بلغم اقوی
دیگر ظهور آرد کیله بکسر کاف و یای مجهول و لام الف درختش راست بقدر نیزه بلند و برگ آن تنه درخت
سطبر بس نرم بر آید و پیاز و جهت رستنی انگوکنیده ماید لیکن دراز تر و فراخ تر و از میان صنوبری شکل بر آید
و آن غنچه او بود و برگ تو بر تو از سرخ رنگ و بر تنه او و اندر تو طبقات بود و در هر خوشه بهفتاد و هشتاد
کیله بود و پوست با بسانی کنیده شود و چند اقسام بود و بهترین او قسم خرد که آن را امرت مان گویند و هر سال
وارای گذاشته قلم کنند و ازا جا رنیا رود عاقه بیندازند که کافور از بن درخت پدید می آید و آن درخت
دیگر است و بیخ او سرد است و مقوی اعضا قوی و دافع فساد صفرا و خون و برای تشنگی در ذات
سانیده می خورند نفع نماید لیکن ضعف باه می آرد و نزد او تبرید و سرد و نزد کرام و تفاخ و سمن و مایع افزا
و دافع فساد صفرا و خون و تشنه او سوزش سینه و حرقه و سقط و بعضی معتدل و بعضی گرم در درجه اول و تر
نوشته اند و اکثر را او موروث سدد است در کیله خصوص ... و مشایخ را ... می نویسد که
زیاده تکنند و صفرا و بلغم بخت مزاج و نیز نوشته اند که قبل طعام خورده شود تا زود بمحدر از معده شود
و بعد از طعام نباید خورد و تنقیه کرده و مدر بول و چند قرحه مثانه و گویند بالخاصیت سم کلب است
و سرفه یابسه و خشونت حلق نفع کرد اند و خاکستر پوست او و پوست درخت او جهت التیام زخمها و قرح
نزف الدم مفید و برگ سی جهت تحلیل ورم نافع گویند و اهل هند ترجمان لور انبع گویند
پخته می خورند و نیو دستاخهای نرم او نیز پخته می خورند و در کیله در تولید منی و تقویت باه و دماغ

بثره را قی نیز آورده و ضعف معده است و فعل ورد دارد و گویند مصلح او دار فلفل و در کتب یونانی مصلح او عسل ذکر
و زنجبیل می‌باید نوشته‌اند راقم اصلاح او را از شکر بسیار نموده و نیز چون شکر برابر او باشد بخورند لذت زیاده شود
مصلحات مذکوره در لفوف باید نیز می‌افزایند شیخ ابو علی می‌نویسد که محرور که بعد از او سکنجبین بر روی بخورد در روم
بعد از و عسل بخورند تا از سدد و ضعف معده محفوظ باشد لوندی بضم کاف فارسی و سکون واو و فتحای ...
و سکون دال مهمله و سکون یای تحتانی از میوه‌های مخصوص هند است سرخ رنگ باریک پوست بقدر فالسه و اندکی
زیاده از فالسه مدور و او مایل بحموضت بلیلج و منضج لود و اقسام کرم معده و در کشته و بسیار خوردن وی گویند
عطشان می‌آرد خاصه اگر با شکر خورند سستی و سردی و نفاخ بود و برای سرفه مفید گول بفتح کاف و واو و سکون
... بر و قابض بلغم و تخم او که میوه که مکول کشته است سرد و گران و شیرین و دافع فساد صفرا و خون و سوزش
اعضا و فزاینده بلغم و باد ... و او را که در ظرف آب بگذارند و آن آب را برای خوردن اطفال و هند ...
بیماری تشنگی که طفل عارض می‌شود دهند که بسیار مفید است باب اللام لوبیا بضم لام و سکون واو مجهول
و کسر بون و فتح یای تحتانی و الف بضم شیرین و سرد و گران و ملین و نفاخ و افزاینده باد و بلغم لوبیا
بضم لام و سکون واو و کسر بای موحده و فتح یای تحتانی و الف غله مشهور است گرم و خشک است
و نفاخ از بن جنس ... باید و بول براند و حیض و خورانیدن ... زیر و تولد خلط غلیظ کند و مصلحش
خردل دار الکافه و زنجبیل گویند نجاست ... عطشان و مصلح آن در روغن و سکنجبین و طبخ لوبیا سرخ
جنین مرده را از مشیمه بیرون آرد و جوش با روغن گاو بخورند و مالشکم را قوت دهد گویند لوبیای سفید
مایل باعتدال است لوز بفتح لام و واو و الف از میوه‌ها است و حکمای هند چهار قسم نوشته‌اند
بالجمله گوشت ... مندل و نیکو ... بغذای ... و مرغی باب المیم ... بفتح میم و سکون یا و واو
و الف درختی است ... کلان ... و در ... در تجارت ... و ...
بسیار و از گل او عرق کشند و میوه او را اکلوند گویند و بمو او عرق او و شراب او بوی تند دارد
و کرمش کرد و خمار بسیار آورد و ... اول تلون سفید و ... رفتن ... زرد رنگ ...
به بیولی ... و از زود کلان و فربه شیرین و ... روغن کشند و ...
برآید و درد ... مجروح نموده فروشند از خواص درخت او نوشته‌اند که دفع بلغم و باد نماید
و جراحات را ... دو گوشت سرد و گران و مبهی و مولد منی و بلغم افزاید و دفع ... صفرا
و خون ... کل چکان گویند ماش بفتح میم و الف و شین معجمه اسم ... گرم و گران
و مبهی و دافع ... باد و حافظ ... الاعضا و مولد منی ... و فزاینده ... بلغم

صفرا و بلغم و ماده را از بول جدا سازد و دافع سموم و بادگوله و قولنج را قم گوید سبب تولید ریاح بغوثیت
بادی می‌نماید و مولد منی در یافت می‌شود و مرلق هم بهت و نفع او تعجیل نخوارد و قیاس اینست ملک
اهو بالعکس او را کمک میکرد دو مولسری بضم میم و فتح ان و سکون واو و کسر سین مهمله و رای مهمله و سکون یای
تحتانی اکبر بن درخت و سرد و مسکر بود و فرح او رد و علتهای زهر دفع کند و گل او خوشبو بود و سرد و تر
درخت و قابض باشد و سوز بدن بود و دهن خوش مزه کند و ثمر مذکور را ابیر معوی دل و مفرح بیدا انشد و خانه
التقویت معده سفت و بوست بیخ او آزار ای اسهال ستی و بعلط الثقویت کم را اقم نیز استعمال کرده
مرنال بضم میم و سکون رای مهمله و فتح نون و الف و سکون لام اسم ساق کنول است و هنود آن را
پخته می‌خورند سرد و خشک و گران و قابض شکم و دافع فساد و صفرا و خون و سوزش اعضا و با
باب النون نارنگی بنون و الف و فتح رای مهمله و طای نون و کسر کاف فارسی و سکون یای تحتانی نارنگ
نیز ... عوض یای تحتانی کاف در خواص کمتر از کوله و سنگترا و ترشی زیاده دارد نیل کاو بکسر نون
و سکون یای تحتانی و لام و فتح کاف فارسی و الف و واو کاو صحرائی است شکلش در زبان اشتر و در سب
گوزن وی خرب و شیرین و گرم بود و منی بیفزاید نرپا ژلوارتی بفتح های و سکون زای مهمله و فتح یای
فارسی و الف و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و فتح واو و کسر زای مهمله و سکون یای تحتانی
دیجای های پارسی فا بعینه ... ابوارتی درختش مانند درخت کمرک و ثمرش مشابه ابوارتی
میباشد و در هندوستان از ثمر معوم ... ساخته ... بعضی در آن اضافه دو مرتبه میبازند
و نهین مشابهت مانند اسم موسوم شده ثمرش در اول تکون ترش باشد و چون برسد سحوش
گردد و خوردن او ... و بخت بقوت ... معده است و شیره برگ او بخت جذام و نصفه خون
نایم بلغم دارد و چون ... برگ ... ابوارتی گرفته در آن بگماشته ... انداخته ... دست
مالند ... را ... کرم نکنند ... تمام شد رساله حکیم محمد شریف خان مرحوم
... الفاری عفی الله ذنوبه تاریخ دوم شهر ... روز چهار شنبه وقت ...
اختتام یافت